

فَاعْدُهُ لِطَافٍ وَ وَجُوبُ اِمَامَتِ

علی ربانی گلپایگانی

اشاره: قاعده‌ی لطف، یکی از قواعد مهم کلامی است که متکلمان عدیله، بسیاری از مسائل کلامی را بر اساس آن تبیین کرده‌اند. از دیدگاه متکلمان امامیه، امامت، از مصاديق این قاعده‌ی کلامی است. آنان، این مطلب را در کتب کلامی خویش مورد تحقیق قرار داده‌اند. از سوی دیگر، از طرف مخالفان، اشکالاتی بر این دیدگاه وارد شده است که متکلمان امامیه به آن‌ها پاسخ داده‌اند این نوشتار، در پی آن است که نخست، تقریر روشنی از قاعده‌ی لطف ارائه دهد، آنگاه چگونگی انطباق آن را بر مسئله‌ی امامت بیان کند، سپس اشکالاتی را که بر این مطلب وارد شده است، بررسی و تحلیل کند.

مهم‌ترین دلیل عقلی متکلمان امامیه بر وجوب امامت، مبتنی بر قاعده‌ی لطف است. قاعده‌ی لطف، یکی از قواعد مهم و اساسی در کلام عدیله (امامیه و معتزله) به شمار می‌رود. مسایل کلامی بسیاری بر این قاعده، استوار شده است. وجوب نبوت، عصمت پیامبران، تکالیف شرعی، وعد و وعید، از جمله مسایل کلامی‌ای است که از مصاديق و متفرعات قاعده‌ی لطف به شمار می‌روند. متکلمان امامیه، بر این عقیده‌اند که امامت نیز از

انظر

قاعده‌ی ...

مصاديق و فروع قاعده‌ی لطف است.

پيش از آن که برهان لطف بر جوب امامت را تقرير کنيم، لازم است به اختصار، با اين

مهم قاعده‌ی کلامي آشنا شويم:

تعريف و اقسام لطف

متکلمان عدليه، عبارت‌های گوناگونی را در تعريف لطف به کاربرده‌اند.

برخی از اين تعاريف، چنین است:

۱-شيخ مفيد، در تعريف آن گفته است:

اللطف ما يقرب المكلف معه إلى الطاعة و يبعد عن المعصية، ولا حظ له
في التمكين ولم يبلغ حد الإلجلاء؛^۱

لطف، آن است که به سبب آن، مکلف به طاعت نزديک، و از معصيت دور مى شود، و در قدرت مکلف بر انجام دادن تکليف، مؤثر نیست و به مرز اجبار نيز نمى رسد.

۲-ابوسحاق نوبختي، در تعريف لطف گفته است:

اللطفُ أمر يفعله اللَّهُ تَعَالَى بِالْمَكْلَفِ لَا ضَرَرَ فِيهِ يَعْلَمُ عِنْدَ وَقْوَةِ الطَّاعَةِ
مِنْهُ وَلَوْلَاهُ لَمْ يَطِعْ؛^۲

لطف، امری است که خداوند، نسبت به مکلف انجام می دهد و مستلزم ضرر نیست، و از وقوع طاعت از مکلف معلوم می شود که خداوند آن را در حق مکلف، انجام داده است، و اگر آن لطف نبود، وی، اطاعت نمی کرد.

۳-قاضی عبدالجبار معتزلی، در تعريف لطف چنین گفته است:

إِنَّ اللَّطْفَ هُوَ كُلُّ مَا يَخْتَارُ عِنْدَهُ الْمَرْءُ الْوَاجِبُ وَ يَتَجَنَّبُ الْقَبِيحَ، أَوْ يَكُونُ
عِنْدَهُ أَقْرَبُ إِمَّا إِلَى اخْتِيَارِ [الْوَاجِبِ] أَوْ إِلَى تَرْكِ الْقَبِيحِ؛^۳

لطف، عبارت است از آن چه انسان به سبب آن، فعل واجب را برمی گزيند، و از فعل

قبیح اجتناب می کند، یا به انجام واجب و ترك قبیح نزدیک تر می گردد.

۴-سید مرتضی، در تعريف لطف گفته است:

إِنَّ الْلَطْفَ مَا دُعَا إِلَى فَعْلِ الطَّاعَةِ. وَيَنْقَسِمُ إِلَى مَا يَخْتَارُ الْمَكْلُفُ عِنْدَهُ فَعْلُ الطَّاعَةِ وَلَوْلَاهُ لَمْ يَخْتَرْهُ، وَإِلَى مَا يَكُونُ أَقْرَبُ إِلَى اخْتِيَارِهِ»^٤

لطف، آن است که مکلف را به انجام دادن طاعت دعوت می‌کند. لطف، بردو قسم است: یکی آن که مکلف، به سبب آن، فعل طاعت را برمی‌گزیند، و اگر آن لطف نبود، فعل طاعت را برمی‌گزید، و دیگری آن که مکلف، به سبب آن، نسبت به انجام دادن طاعت، نزدیک‌تر خواهد شد.

وی، سپس درباره‌ی جامع میان این دو قسم، گفته است:

وَكَلاَ الْقَسْمَيْنِ يَشْمَلُهُ كُونَهُ دَاعِيًّا؛

برانگیزندگی نسبت به طاعت، هر دو قسم را شامل می‌شود.

۵- علامه حلی نیز در تعریف لطف و اقسام آن، چنین آورده است:

مِرَادُنَا بِاللَّطْفِ هُوَ مَا كَانَ الْمَكْلُفُ مَعَهُ أَقْرَبُ إِلَى الطَّاعَةِ وَأَبْعَدُ مِنْ فَعْلِ الْمُعْصِيَةِ وَلَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ. وَقَدْ يَكُونُ الْلَطْفُ مَحْصُلًا وَهُوَ مَا يَحْصُلُ عِنْدَهُ الطَّاعَةِ مِنَ الْمَكْلُفِ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ؛^٥

مقصود ما از لطف، چیزی است که مکلف با وجود آن، به فعل طاعت نزدیک‌تر، و از فعل معصیت، دورتر خواهد بود. لطف، به مرز اجبار نمی‌رسد. لطف، گاهی محصل است و آن، چیزی است که به خاطر آن، فعل طاعت از مکلف و به اختیار وی، حاصل می‌شود.

از عبارت‌های یاد شده، نکات ذیل به دست می‌آید:

۱- لطف، در اصطلاح متکلمان، از صفات فعل خداوند است و به مکلفان اختصاص دارد. به عبارت دیگر، موضوع قاعده‌ی لطف، مکلف است.

البته، باید توجه داشت که متکلمان، تکالیف را به دو گونه‌ی عقلی و شرعی تقسیم کرده‌اند و موضوع لطف، تکلیف به معنای عام آن است که تکلیف عقلی را نیز شامل می‌شود. بدین جهت، تکالیف شرعی (وحیانی) را از مصاديق لطف نسبت به تکالیف

الله علی می‌دانند:^٦
الْتَكَالِيفُ الشَّرِعِيَّةُ الْلَطَافُ فِي التَكَالِيفِ الْعُقْلِيَّةِ.

۲- لطف به «مُقْرِّب» و «محَصَّل» تقسیم می‌شود. اثر و نتیجه‌ی لطف مُقْرِّب، این است

که زمینه‌ی تحقق یافتن تکلیف را از سوی مکلف، کاملاً فراهم می‌سازد. و شرایطی را پدید می‌آورد که مکلف نسبت به انجام دادن تکالیف نزدیک‌تر از وقتی است که در حق وی لطف تحقق نیافته است، هرچند به انجام دادن تکلیف، نمی‌انجامد، اما در لطف محَصَّل، تکلیف، از مکلف صادر می‌شود.

۳- جامع مشترک میان لطف مُقْرِّب و محَصَّل، این است که هر دو نقش داعویّت نسبت به تکلیف را دارند، با این تفاوت که در لطف محَصَّل، داعویّت در حدّی است که به تحقق تکلیف می‌انجامد، ولی در لطف مُقْرِّب، به این درجه نمی‌رسد.

۴- لطف اعم از مُقْرِّب و محَصَّل، دو شرط عمدۀ دارد: یکی این که نقش در ایجاد قدرت در انجام دادن تکلیف ندارد؛ زیرا، چنان که گفته شد، لطف، متفرع بر تکلیف است و قدرت داشتن مکلف بر انجام دادن تکلیف، از شرایط عام تکلیف است؛ یعنی، تا فرد، قدرت نداشته باشد، مکلف خواهد بود.

دیگری این که لطف، به مرز الجاء و اجبار نمی‌رسد و اختیار را از مکلف سلب نمی‌کند؛ زیرا، اختیار از دیگر شرایط تکلیف به شمار می‌رود. فلسفه‌ی تکلیف، امتحان و آزمایش افراد است تا بتوانند آگاهانه و آزادانه و با تحقق بخشیدن به تکالیف الهی، استعدادهای خود را شکوفا سازند و به کمال مطلوب دست یابند.

لطف و حکمت الهی

مهم‌ترین برهان وجوب لطف برخداوند، مبنی بر حکمت الهی است؛ یعنی، ترک لطف، مستلزم نقض غرض است که با حکمت الهی منافات دارد.

توضیح این که به مقتضای حکیمانه بودن افعال الهی، تکلیف، باید غرض معقولی داشته باشد، غرضی که با هدف آفرینش انسان هماهنگ باشد. هدف آفرینش انسان، تعالی و تکامل معنوی است که از طریق انجام تکالیف الهی به دست می‌آید. اکنون اگر انجام دادن کاری از جانب خداوند، بدون آن که به مرز الجاء و اجبار برسد، در تحقق هدف مذبور تأثیر داشته باشد، انجام دادن آن، واجب و لازم خواهد بود؛ زیرا، فاعل حکیم،

آن‌نما

همهی تدابیر معقول و میسوری را که در تحقیق هدف او دخالت دارد، به کار خواهد گرفت، و چون لطف، از جمله تدابیر حکیمانهی معقول و میسوری است که در تحقیق یافتن هدف تکلیف مؤثر است، انجام دادن آن به مقتضای حکمت، واجب و ضروری می باشد.

تحقیق طوسی، در عبارتی کوتاه، در این باره گفته است:
«اللطف واجب ليحصل الغرض به»

لطف، واجب است تا به سبب آن، غرض از تکلیف حاصل شود.

ابن میثم بحرانی، برہان حکمت بر وجوب لطف را به صورت مشروح تقریر کرده و چنین گفته است:

اگر اخلال به لطف، جایز باشد، هرگاه فاعل حکیم، آن را انجام ندهد، غرض خود را نقض کرده است، ولی نقض غرض، بر حکیم محال است، پس اخلال به لطف نیز محال خواهد بود، بنابراین، انجام دادن لطف، به مقتضای حکمت، واجب خواهد بود. وی، سپس در تبیین این که چرا انجام ندادن لطف، مستلزم نقض غرض خواهد بود گفته است:

خداآوند، از مکلف خواسته است که طاعت را برگزیند. بنابراین، هرگاه بداند که مکلف، طاعت را انتخاب نخواهد کرد یا به انتخاب آن نزدیک نخواهد شد، مگر این که فعل خاصی را در مورد او انجام دهد - با این فرض که نه انجام دادن آن فعل بر خداوند مشقت دارد و نه موجب نقص و عیب خواهد بود - به مقتضای حکمت، انجام دادن آن فعل، واجب خواهد بود؛ زیرا، انجام ندادن آن، در فرض مزبور، کاشف از آن است که خداوند، طاعت را از مکلف نخواسته است. در مقام تمثیل، همانند این است که فردی، واقعاً می خواهد که شخصی در مجلس میهمانی او حضور یابد، و می داند که تا مراسم و تشریفات خاصی را انجام ندهد، وی، به مجلس میهمانی او حاضر نخواهد شد، واز طرفی انجام دادن آن تشریفات، نه برای او دشوار است و نه موجب نقص و عیبی خواهد بود، در این صورت، اگر آن عمل خاص را انجام ندهد، نقض غرض محسوب خواهد شد. از نظر عقلا، نقض غرض، سفیهانه است و مخالف

حکمت به شمار می‌رود، و چنین کاری بر خداوند متعال، محال است.^۷

این استدلال، به گونه‌های دیگری نیز تقریر شده است که برای رعایت اختصار، از نقل آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.^۸

برخی از محققان، در تبیین وجوب لطف، سخنی دارد که نقل آن را در اینجا مناسب

می‌دانیم:

درباره‌ی تشريع تکالیف دینی، سه فرض متصور است:

۱- خداوند، تکالیف را تشريع و به مکلفان ابلاغ کند و مقدمات و ابزار لازم برای انجام دادن آن‌ها را در اختیار آنان قرار دهد، به گونه‌ای که قدرت بر انجام دادن تکالیف را داشته باشند.

۲- علاوه بر آن چه بیان گردید، مکلفان را در شرایطی قرار دهد که جز انجام دادن تکالیف، راهی نداشته باشند؛ یعنی، مجبور به عمل به تکلیف گردند.

۳- گذشته از ابلاغ تکالیف به افراد و ممکن ساختن آنان بر انجام دادن آن‌ها، بدون آن که آنان را بر انجام دادن تکالیف مجبور سازد، کارهایی را انجام دهد که در رغبت و اشتیاق آنان به رعایت تکالیف الهی مؤثر باشد، مانند این که بر انجام دادن تکالیف و عده‌ی پاداش فراوان دهد، و یا آنان را بر مخالفت با تکالیف، به کیفرهای سخت اخروی بیم دهد، و یا مجازات‌های جانی و مالی دنیوی را مقرر کند.

از فرض‌های یاد شده، فرض دوم، از نظر عقل، مردود است؛ زیرا، با فلسفه‌ی تکلیف که آزمایش انسان‌ها و شکوفا شدن استعدادهای معنوی آنان است، منافات دارد. فرض نخست نیز با جود و کرم الهی و نیز با حکمت خداوند سازگاری ندارد.^۹ بنابراین، فرض درست، همان فرض سوم است که مقتضای قاعده‌ی لطف است.^{۱۰}

فاعل لطف

شکی نیست که لطف، از صفات فعل خداوند است و از حکمت الهی سرچشمه می‌گیرد - چنان که بیان گردید - ولی فاعل مباشری آن، همیشه، خداوند نیست، بلکه گاهی فاعل مباشری و بی واسطه‌ی آن، مکلفان‌اند. از این روی، متکلمان لطف را از این نظر که

انظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۱۱۶

فاعل مبادری آن چه کسی است، به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱- لطف، فعل مستقیم خداوند متعال است، مانند تشریع تکالیف دینی، ارسال پیامبران، اعطای معجزه به آنان، ارائه و نصب دلایل تکوینی و عقلی بر توحید و معارف الهی و نظایر آن.

۲- لطف، فعل مکلف در مورد خویش است، مانند تأمل و نظر در دلایل و معجزات پیامبران و پیروی از فرمان آنان.

۳- لطف، فعل مکلف در مورد دیگران است، مانند تبلیغ احکام الهی به مردم از سوی پیامبران، و امر به معروف و نهی از منکر بر مکلفان نسبت به هم.

مقتضای لطف خداوند نسبت به مکلفان، در مورد نخست، این است که لطف را انجام دهد، و در مورد دوم و سوم، این است که انجام دادن لطف را بر مکلفان واجب کند. از آن جا که در مورد سوم، نتیجه‌ای که از انجام دادن لطف حاصل می‌شود، به مکلفان دیگر باز می‌گردد و نه به فاعل لطف، مقتضای عدل الهی، این است که به فاعل لطف نیز اجر و پاداشی برسد تا بروی ستمی روانشده باشد.^{۱۱}

برهان لطف بر وجوب امامت

اینک که با قاعده‌ی لطف آشنا شدیم، لازم است به تقریر برهان لطف در مسئله‌ی امامت بپردازیم؛ یعنی، قاعده‌ی لطف را بر امامت منطبق سازیم.

متکلمان امامیه، بالاتفاق، بر این عقیده‌اند که امامت، از مصاديق لطف خداوند است، و چون لطف، به مقتضای حکمت الهی، واجب است، امامت نیز واجب است. از طرفی، لطف امامت، از آن گونه الطافی است که فعل مبادری و مستقیم خداوند است.^{۱۲} و از این نظر، وجوب امامت، همچون وجوب نبوّت است.

بنابراین، در اینجا، دو مدعای مطرح است: یکی این که امامت لطف است، و دیگری این که امامت لطفی است که فعل مستقیم خداوند است، و تعیین امام باید از جانب

خداوند انجام گیرد.

آن چه اینک در پی تبیین آن هستیم، همانا، مطلب نخست است؛ یعنی، تبیین این که امامت؛ لطف خداوند در حق مکلفان است. از آن جا که موضوع لطف، تکلیف است، و تکلیف به عقلی و شرعی (و حیانی) تقسیم می‌شود، لطف بودن امامت را می‌توان هم نسبت به تکالیف عقلی تبیین کرد و هم نسبت به تکالیف شرعی.

هر دوی این تقریرها و تبیین‌ها، در کلمات متکلمان امامیه یافت می‌شود.

سید مرتضی، در تبیین لطف بودن امامت چنین گفته است:

ما، امامت و رهبری را به دو شرط لازم می‌دانیم: یکی این که تکالیف عقلی وجود داشته باشد، و دیگری این که مکلفان معصوم نباشند. هر گاه هر دو شرط یا یکی از آن دو، منتفی گردد، امامت و رهبری لازم نخواهد بود.

دلیل بر وجوب امامت و رهبری، با توجه به دو شرط یاد شده، این است که هر انسان عاقلی که با عرف و سیره عقلای بشر آشنایی داشته باشد، این مطلب را به روشنی تصدیق می‌کند که هر گاه در جامعه‌ای، رهبری با کفايت و تدبیر باشد که از ظلم و تباہی جلوگیری و از عدالت و فضیلت دفاع کند، شرایط اجتماعی برای بسط فضایل و ارزش‌ها فراهم تر خواهد بود، و مردم از ستمگری و پلیدی دوری می‌گزینند و یا در اجتناب از پلیدی و تبهکاری، نسبت به وقتی که چنین رهبری در بین آنان نباشد، وضعیت مناسب‌تری دارند. این، چیزی جز لطف نیست؛ زیرا، لطف، چیزی است که با تحقیق آن، مکلفان به طاعت و فضیلت روی می‌آورند، و از پلیدی و تباہی دوری می‌گزینند، و یا این که در شرایط مناسب‌تری قرار می‌گیرند.

پس امامت و رهبری، در حق مکلفان، لطف است؛ زیرا، آنان را به انجام دادن واجبات عقلی و ترک قبایح بر می‌انگیزد و مقتضای حکمت الهی، این است که مکلفان را از آن محروم نسازد.

این مطلب، از بدیهیات عقلی است و اگر کسی آن را انکار کند، چونان فردی است که

انظر

سال دوم، شماره‌هی پنجم

منکر بدیهیات شود، و شایستگی بحث و گفت و گوی علمی را از دست خواهد داد.^{۱۳} همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید، سید مرتضی، لطف بودن امامت را نسبت به تکالیف عقلی تقریر کرده است. شیخ طوسی نیز چنین روشنی را برگزیده و گفته است:

دلیل بروجوب امامت و رهبری، این است که امامت، در حق واجبات عقلی، لطف است؛ زیرا، این حقیقت، بر همگان معلوم است که انسان‌هایی که معصوم نیستند، هرگاه رهبری با کفايت نداشته باشند که معاندان و ستمکاران را تنبیه و تأديب کند و از ضعیفان و مظلومان دفاع کند، شر و فساد در میان آنان گسترش خواهد یافت، ولی هرگاه رهبری با این ویژگی‌ها داشته باشند، وضعیت آنان برعکس خواهد بود و خیر و صلاح، در آن جامعه گسترش می‌یابد و شر و فساد محدود می‌گردد.

علم به این مطلب، از بدیهیات است که بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست و هر کس آن را انکار کند، شایسته بحث و گفت و گوی علمی نخواهد بود.^{۱۴} ابن میثم بحرانی، برهان لطف بروجوب امامت را با توجه به تکالیف شرعی تقریر کرده، و گفته است:

إِنْ نَصْبَ الْإِمَامِ لَطْفٌ مِّنْ فَعْلِ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ الشَّرِعِيَّةِ
التَّكْلِيفِيَّةِ، وَ كُلُّ لَطْفٍ بِالصَّفَةِ الْمُذَكُورَةِ فُوَاجِبٌ فِي حِكْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ
يَفْعُلَهُ مَا دَامَ التَّكْلِيفُ بِالْمُطْلُوبِ فِيهِ قَائِمًا. فَنَصْبُ الْإِمَامِ الْمُذَكُورُ وَاجِبٌ
مِّنْ اللَّهِ فِي كُلِّ زَمَانِ التَّكْلِيفِ؛^{۱۵}

نصب امام، لطفی است از جانب خداوند در انجام دادن واجبات و تکالیف شرعی، و انجام دادن هر لطفی با ویژگی یاد شده، به مقتضای حکمت الهی، واجب است. پس نصب امام از جانب خداوند، تا وقتی که تکلیف باقی است. واجب است.

وی، لطف بودن نصب امام نسبت به تکالیف شرعی را هم امری بدیهی تلقی کرده است؛ یعنی، مطالعه‌ی جوامع بشری و حالات مکلفان، گویای این واقعیت است که هرگاه رهبری با کفايت و عادل، رهبری آنان را بر عهده داشته باشد، نسبت به رعایت واجبات و

محرّمات الهی، وضعیت مناسب‌تری خواهد داشت و اگر چنین رهبری در میان آنان نباشد، شرایط، بر عکس خواهد بود. بدین جهت، در لطف بودن نصب امام عادل و با کفایت برای مکلفان، جای کم‌ترین تردید وجود ندارد.

برخی از متكلّمان امامیّه، بدون این که از تکلیف عقلی یا شرعی سخنی به میان آورند، به تبیین لطف بودن وجود امام و رهبر عادل و با کفایت پرداخته‌اند و یاد آور شده‌اند که وجود چنین پیشوایی، در جامعه‌ی بشری، نقشی مؤثّر و تعیین کننده در گسترش خیر و صلاح دارد، چنان که نبود چنین پیشوایی، زمینه ساز گسترش فساد و تباہی در جوامع بشری خواهد بود.

ابوالصلاح حلّی در تقریب المعارف و سدیدالدین حمّصی در المُنْقَذُ مِنَ التَّقْلِيدِ و علامهٔ حلّی در کشف المراد و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین، چنین روشنی را برگزیده‌اند.^{۱۶}

نکته‌ای که یادآوری آن در این جالازم است، این است که امامت و رهبری که متكلّمان امامیّه به عنوان مصداق لطف الهی در مورد مکلفان مطرح کرده‌اند معنای عام آن است که شامل امامت و رهبری پیامبران الهی نیز می‌شود. بنابراین، امامت به معنای خاص آن که رهبری امت اسلامی به عنوان خلافت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ است، از مصاديق امامت و رهبری به معنای عام آن است. سید مرتضی، در این باره گفته است:

لَا فرق بَيْنَ أَنْ يَكُونَ الرَّئِيسُ الَّذِي أَوْجَبَنَا هُنَّا يَوْمَ إِلَيْهِ وَمَتَحْمَلاً
شَرِيعَةً وَبَيْنَ أَنْ لَا يَكُونَ كَذَلِكَ... لِإِنَّمَا نَوْجَبُ الرَّئِاسَةَ الْمُطْلَقَةَ^{۱۷}

در مورد پیشوایی که ما آن را واجب می‌دانیم، فرقی نمی‌کند که به وی وحی شود و صاحب شریعتی باشد یا چنین نباشد.

ابوالصلاح حلّی نیز مسئله‌ی وجوب رهبر در جامعه‌ی بشری را - که لطف خداوند در حق مکلفان به شمار می‌رود - قبل از بحث نبوّت مطرح کرده است. وی، آن‌گاه به بیان شرایط چنین رهبری پرداخته، و سپس از نبوت و امامت، به عنوان دو مصداق آن یاد کرده و گفته است

أنظر

سال دوم، شماره‌ی پنجم

و هذه الرئاسة قد تكون نبوةً و كُلُّ نبِيٌّ رسولٌ و إمامٌ إذا كان رئيساً، وقد يكون إماماً ليست بنبوة^{۱۸}

این رهبری - که مصدق لطف و حکمت الهی است - گاهی در قالب نبوت است، و هر پیامبری که عهدهدار رهبری جامعه‌ی بشری است، رسول و امام است، و گاهی به صورت امامت است بدون این که دارای مقام نبوت باشد.

با توجه به نکته‌ی یاد شده، روشن می‌شود که تکلیف مورد نظر در این بحث - که امامت به عنوان لطف نسبت به آن به شمار می‌رود - همان تکلیف عقلی است. آری، در خصوص امامت به معنای خاص آن، تکلیف می‌تواند عقلی یا شرعی باشد؛ یعنی، امامت، هم لطف است نسبت به تکالیف عقلی و هم لطف است نسبت به تکالیف شرعی (وحیانی).

پاسخگویی به اشکالات

بر برهان لطف بر وجوب امامت، از سوی مخالفان، اشکالاتی مطرح شده است که متکلمان امامیه به آن‌ها پاسخ داده‌اند. در این قسمت از بحث، به نقل و بررسی این اشکالات و پاسخ‌های آن‌ها می‌پردازیم.

قبل از نقل و بررسی اشکالات، یادآوری این نکته لازم است که این اشکالات، عمدها، از طرف متکلمان معتزلی که قاعده‌ی لطف را قبول دارند، ولی امامت را از مصاديق آن نمی‌دانند، مطرح شده است.

مخالفت کسانی چون اشاعره که اساساً به قاعده‌ی لطف معتقد نیستند، در این مسئله، مخالفت مبنيایی است و ما، در اینجا، با مُسْلِم دانستن قاعده‌ی لطف در باره‌ی وجوب امامت سخن می‌گوییم. اشکالات منکران قاعده‌ی لطف، و بلکه منکران حسن و قبح عقلی را باید در جای دیگر مورد نقد و بررسی قرار داد.^{۱۹}

نکته‌ی دیگر این که این اشکالات، به صورت مفصل، در کتاب المغني قاضی عبدالجبار معتزلی مطرح شده است و سید مرتضی در کتاب الشافی فی الإمامة، به تفصیل،

به آن‌ها پاسخ داده است. پس از او، دیگر متكلمان امامیه در کتاب‌های کلامی خود، همه یا برعی از آن‌ها را نقل و نقد کرده‌اند. ما، در این بحث، با استفاده از این منابع ارزشمند، اشکالات و ایرادات در باب تطبیق قاعده‌ی لطف بر امامت را بررسی خواهیم کرد.

اشکال نخست؛ مصالح مترتب بر رهبری، به معنای عام آن، که مورد قبول عقلای بشر است، مصالح دنیوی، مانند برقراری امنیت و عدالت اجتماعی و حل و فصل مسائل و مشکلات مربوط به زندگی اجتماعی بشر است، در حالی که قاعده‌ی لطف، مربوط به مصالح دینی است؛ یعنی، آن چه موجب این می‌شود که افراد، خدا را اطاعت کرده و از معاصی الهی بپرهیزنند.^{۲۰}

پاسخ؛ در این که حکومت و رهبری عادلانه و باکفایت، زمینه‌ساز آسایش و رفاه مردم و تأمین منافع و مصالح دنیوی آنان می‌گردد، شکی نیست، ولی برقراری عدالت و امنیت در جامعه و دفاع از حقوق مظلومان و ضعیفان، صرفاً، منافع و مصالح دنیوی به شمار نمی‌رود، بلکه از مهم‌ترین مصالح دینی است. به نص قرآن کریم، یکی از اهداف بعثت پیامبران الهی ﷺ، برقراری عدل و قسط در زندگی بشر بوده است. «لِيَقُومُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^{۲۱} و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر امتی که از حقوق ضعیفان دفاع نکند و حق آنان را از توانگران بازنشاند، بهره‌ای از قداست ندارد».^{۲۲}

اشکال دوم؛ استناد به سیره‌ی عقلاً درباره اهمیت، ولزوم وجود رهبر در جامعه‌ی بشری، به خودی خود، حجیت شرعی ندارد، تا آن را مبنای وجوب امامت به عنوان رهبری دینی به شمار آوریم؛ زیرا، عقلای بشر، چه بسا اموری را که از نظر شرع پسندیده یا واجب نیست، پسندیده و واجب می‌شمارند.^{۲۳}

پاسخ؛ ضرورت وجود رهبر در جامعه‌ی بشری، صرفاً، یک امر عرفی و عقلایی نیست، بلکه سیره‌ی متشرعه نیز بر آن جاری بوده است. بدین جهت، مسلمانان، پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ در این باره که جامعه‌ی اسلامی به رهبری دینی نیاز دارد، اندکی در نگ نکردن. ما، در بحث‌های گذشته، یادآور شدیم که یکی از وجوهی که متكلمان

أنظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

اسلامی بر ضرورت امامت به آن استدلال کردند، سیره و روش امّت اسلامی از آغاز تاکنون بوده است.

گذشته از این، اصولاً، بحث کنونی، مربوط به این نیست که ضرورت حکومت و رهبری مورد اتفاق عقلای بشر است، بلکه بحث، در این است که تجربه‌ی تاریخی به روشنی بر این حقیقت گواهی می‌دهد که وجود رهبری صالح و باکفایت در جامعه‌ی بشری، نقش تربیتی فوق العاده دارد و جامعه را به سوی معنویّت و صلاح هدایت می‌کند. در نتیجه، وجود چنین رهبری، مصدق لطف خداوند در حق مکلفان است. این که عقلای بشر نیز، پیوسته، به ضرورت وجود رهبر در جوامع انسانی اهتمام داشته‌اند، به دلیل همین تأثیرگذاری مهم و بی‌تردید رهبری صالح و باکفایت در حاکمیّت خیر و صلاح در جامعه‌ی بشری بوده است.

اشکال سوم؛ این مطلب که وجود رهبر و پیشوای صالح و باکفایت در جامعه‌ی بشری، از عوامل هدایت جامعه به سوی خیر و صلاح است و امری است لازم و اجتناب‌ناپذیر، پذیرفته است، اما از بدیهیّات به شمار نمی‌رود؛ زیرا، مورد اتفاق همه‌ی عقلاً نیست و در میان متفکران و عقلای بشر، کسانی بوده‌اند که حکومت و رهبری را مایه‌ی شرّ و فساد دانسته و آن را نپذیرفته‌اند. عده‌ای از خوارج و برخی از متكلّمان معتزلی، چنین دیدگاهی داشته‌اند. در میان امّت‌ها و ملت‌های دیگر نیز چنین دیدگاهی داشته است.^{۲۴}

پاسخ؛ ضرورت وجود حکومت و رهبری در جوامع بشری، چیزی نیست که بتوان با مخالفت‌های برخی از خوارج یا کسانی از معتزله آن را مورد تردید قرار داد. با تأمّل در گفتار و دلایل مخالفان حکومت و رهبری، روشن می‌شود که آن چه موجب چنین برداشت نادرستی شده است، یکی فهم نادرست از ظواهر دینی بوده است مانند برداشت خوارج از «لا حکم الا لله»، زیرا حکم را به زمامداری تفسیر می‌کردند چنان که امام علی علیه السلام در رد سخن آنان فرمود:

«نعم لا حکم الا لله لكن هولاء يقولون لا امرة الا لله، و لا بد للناس من

امیر»^{۲۵}

آری، حکم مخصوص خداوند است، ولی ایشان می‌گویند، زمامداری

مخصوص خداوند است، در حالی که مردم به زمامدار (بشری) نیاز دارند.

و دیگر، تحلیل نادرستی است که از حکومت‌های خودکامه و مستبد شده است؛ یعنی، حکم موارد و مصاديق نامطلوب حکومت و رهبری، به اصل این مقوله سرایت داده شده است. چنین افرادی، گرفتار مغالطه‌ی خاص و عام و مقید و مطلق شده‌اند، و حکم خاص را به عام سرایت داده‌اند.

گواه روشن براین که حکومت و رهبری، یکی از ضرورت‌های حیات اجتماعی بشر است، این است که کسانی چون خوارج که شعار «لا حکم إلا لله» را سرمی دادند، در عمل، دست به برنامه ریزی و تنظیم امور و انتخاب رهبر زده‌اند. گزارش‌های تاریخی نیز، هرگز، از جامعه‌ای خبر نداده است که فاقد نظام سیاسی و رهبری بوده باشد.

اشکال چهارم؛ چنین نیست که امامت و رهبری برای همه افراد بشر، لطف به شمار آید؛ زیرا، در میان انسان‌ها، کسانی یافت می‌شوند که اگر به حال خود رها شوند، چه بسا بیشتر به رعایت احکام الهی اهتمام می‌ورزند تا این که از آنان خواسته شود از فردی خاص به عنوان رهبر جامعه پیروی کنند. حتی ممکن است این امر برای افرادی گران باشد و موجب تعددی و طغيان آنان گردد. پس نمی‌توان امامت را مصدق لطف الهی دانست؛ زیرا، لطف، آن است که در حق همه مکلفان لطف باشد، نه در حق برخی از آنان.^{۲۶}

پاسخ؛ اگر چنین اشکالی بر لطف بودن امامت وارد باشد، بر لطف بودن نبوّت نیز وارد خواهد بود؛ زیرا، چه بسا کسانی، پذیرش رهبری پیامبران برای آنان سنگین بود، لذا به کفر و طغيان گرايش پیدا کردند. بویژه آن که پیامبران، غالباً از نظر زندگی دنيوي، در شرایط نامطلوبی به سر می‌بردند، بدین جهت، اشرف و توانگران (متوفان)، از پذیرش رهبری آنان امتناع می‌ورزیدند.

حل این مشکل، به این است که نبوّت و امامت را با توجه به ماهیّت نوعی بشر بسنجدیم که از این نظر زمینه ساز هدایت و رستگاری و رشد و بالندگی بشر است، اما چون علت تامه‌ی هدایت انسان‌هانمی باشد، و بشر می‌تواند در مقابل آن موضع مثبت یا منفی انتخاب

کند، آنان که گرفتار صفت استکبار و نخوت و غرور شیطانی گردیده‌اند، نه تنها از چراغ هدایت نبود و امامت استفاده‌ای نکرده‌اند، بلکه بیش از پیش، به وادی ضلالت فرو افتاده‌اند. این، انحراف نتیجه‌ی سوء اختیار خود آنان است.

اگر وجود منحرفان و گناهکاران را ناقض لطف بودن امامت بشماریم، ناقض لطف بودن نبود، بلکه هر مصدق دیگری از لطف خواهد بود. این، همان شباهه‌ای است که منکران اصل قاعده‌ی لطف نیز مطرح کرده‌اند، و طرفداران قاعده‌ی لطف، به آن پاسخ داده‌اند. پاسخ آنان، همان است که یادآور شدیم؛ یعنی، تبهکاری و انحراف اهل ضلالت و معصیت، ناشی از سوء اراده و اختیار خود آنان است.

اصولاً، باید لطف‌های نوعی و عمومی را از لطف‌های فردی و خاص، جدا ساخت. نبود و امامت، وعد و وعید و امر به معروف و نهی از منکر و نظایر آن‌ها، لطف‌های عمومی و نوعی‌اند؛ یعنی، اموری هستند که با توجه به ماهیّت و صفات عمومی بشر، می‌توانند زمینه ساز هدایت بشر باشند، ولی ممکن است در هدایت برخی از انسان‌ها، لطف‌های ویژه‌ای نیز در کار باشد، این لطف‌های خاص، نسبت به افراد مختلف، متفاوت خواهد بود. بحث کنونی ما، درباره‌ی چنین الطافی نیست.

اشکال پنجم؛ اگر امامت، لطف به شمار آید، باید عمومیّت داشته باشد؛ چرا که امامت - چنان که گذشت - از الطاف عمومی است بنابراین باید امامت را در حق همهٔ مکلفان لطف دانست، که اگر تمایلات حیوانی و شیطانی‌شان مانع نشود، از لطف امامت بهره‌مند خواهند شد. لازمهٔ عمومیّت لطف امامت این است که در حق خود امام نیز لطف باشد، ولی این فرض، باطل است؛ زیرا به تسلسل در امامت می‌انجامد.^{۲۷}

پاسخ؛ موضوع لطف، مطلق مکلف یا تکلیف نیست، بلکه مکلفی است که زمینه‌ی فساد و انحراف در او وجود دارد، و می‌دانیم که چنین شرطی در امام وجود ندارد؛ زیرا، یکی از شرایط امام، عصمت است. پس امام تخصّصاً، از قاعده‌ی لطف بیرون است و نیاز نداشتن امام به امامی دیگر، موجب تخصیص در قاعده‌ی لطف امامت نخواهد بود. لطف نبوت نیز در حق دیگران است، نه در حق خود پیامبر.^{۲۸}

این شبهه، مانند شبهه‌ای است که برخی از فلاسفه‌ی غرب بر برهان اثبات وجود خدا بر پایه‌ی اصل علیّت و معلولیّت وارد کرده‌اند. آنان می‌گویند اگر هر پدیده‌ای علت و آفریننده می‌خواهد، وجود خداوند نیز به علت و آفریننده نیاز دارد.

پاسخ این شبهه، این است که خداوند، پدیده یا معلول نیست که به خالق و آفریننده احتیاج داشته باشد. قانون علیّت، مربوط به موجودات ممکن الوجود و نیازمند است و واجب الوجود بالذات را شامل نمی‌شود.

اشکال ششم؛ اگر لطف بودن امامت بدان جهت است که در گرایش مردم به طاعت و دوری گزیدن آنان از معصیت نقش مؤثری دارد، لازم است در هر شهر و دیاری، امامی از جانب خداوند تعیین گردد، و لازمه‌ی آن، تعدد امام در یک عصر و زمان است؛ در حالی که اجماع مسلمانان بر این است که امام، در هر زمان، یکی بیش نیست.^{۲۹}

پاسخ؛ تعدد امام، با صفات ویژه‌ای چون عصمت، منع عقلی ندارد، ولی دلیل نقلی و اجماع، بر وحدت امام دلالت می‌کند. بر این اساس، لازم است در هر شهر و دیاری رهبر و پیشوایی الهی وجود داشته باشد، ولی امام الکل، یکی بیش نیست. او، افراد شایسته‌ای را به عنوان والیان و رهبران مناطق مختلف تعیین می‌کند، در نتیجه، امام الکل، از دو طریق، به رهبری امّت اسلامی می‌پردازد، یکی بی‌واسطه، و دیگری با واسطه. این، روشی است که در عصر پیامبران الهی ﷺ نیز به کار گرفته شده است. در میان عقلای بشر نیز همین روش جاری بوده است.^{۳۰}

اشکال هفتم؛ مقتضای قاعده‌ی لطف، جز این نیست که امامت واجب است. این قاعده، بر این مطلب دلالت ندارد که وجوب امامت، «وجوب علی الله» است، بلکه ممکن است وجوب علی الناس باشد؛ زیرا، فاعل لطف، گاهی خداوند است. مانند مبعوث کردن پیامبران، و گاهی مکلفان‌اند، مانند امر به معروف و نهی از منکر، پس چه مانعی دارد که لطف بودن امامت از قسم دوم باشد. بنابراین، بر اساس قاعده‌ی لطف، نمی‌توان نظریه‌ی شیعه را در باب امامت اثبات کرد.^{۳۱}

پاسخ؛ بحث کنونی، ما در این است که امامت، مقتضای حکمت و لطف خداوند است،



اما این که فاعل مستقیم آن، خداوند است یا مکلفان، مسئله‌ی دیگری است که باید در جای خود بررسی شود. از دیدگاه امامیه، نصب و تعیین امام، فعل مستقیم خداوند است و امام، باید از جانب خداوند معین شود؛ زیرا، چنان که در بحث‌های آینده خواهد آمد، یکی از مهم‌ترین صفات امام، عصمت است، و عصمت امام را کسی جز خداوند نمی‌داند.

اشکال هشتم؛ به فرض قبول این که امامت لطف است، نمی‌توان وجوب آن را واجب تعیینی دانست؛ زیرا، وجوب تعیینی لطف، در صورتی است که لطف، جایگزین نداشته باشد، اما می‌توان فرض کرد که لطف امامت، بدل و جایگزینی دارد، بنابراین، وجوب آن، تخيیری خواهد بود، مانند وجوب خصال کفارات است، و این، برخلاف مذهب امامیه است.^{۳۲}

پاسخ؛ برای امامت نمی‌توان جایگزین تصور کرد؛ زیرا، امامت، چنان که گذشت، یکی از نیازهای جامعه‌ی بشری است، و چیز دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود. بدین جهت است که هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن، امامت و رهبری وجود نداشته باشد. اگر چه در صفات و خصوصیات رهبر و شیوه‌ی تعیین آن، اختلافاتی مشاهده می‌شود، ولی در اصل ضرروت آن اختلافی نیست. لطف امامت، از این نظر، مانند لطف معرفت، و لطف پاداش و کیفر است که همه‌ی معتقدان به قاعده‌ی لطف، قبول دارند که آن‌ها لطف معین‌اند و بدل و جایگزین ندارند.

ممکن است گفته شود: «عصمت را می‌توان بدل لطف امامت به شمار آورد؛ زیرا، همان گونه که لطف امامت، برانگیزندۀ به سوی طاعت و بازدارنده از معصیت است، عصمت نیز چنین است.»

پاسخ، این است که بحث ما، درباره‌ی مکلفان غیر معصوم است و امامت، در حق چنین مکلفانی، لطف است. آنان، معصوم نیستند تا گفته شود، عصمت جایگزین امامت است. با فرض معصوم بودن مکلف، موضوع مسئله‌ی لطف در باب امامت، متوفی خواهد شد.^{۳۳}

اشکال نهم؛ در صورتی می‌توان گفت، امامت لطف در حق مکلفان است که سبب این

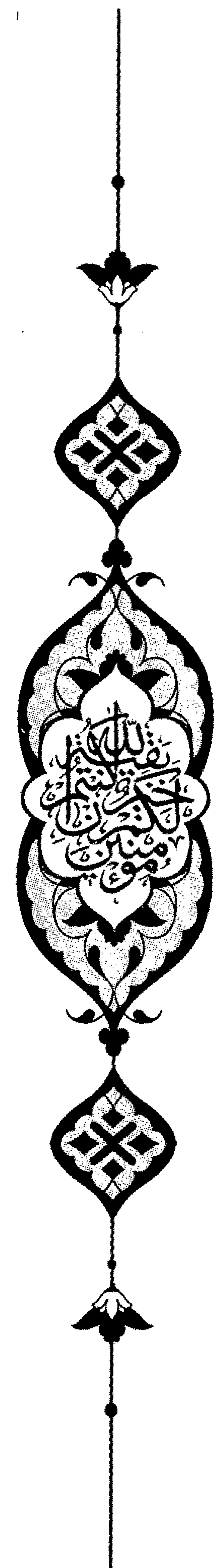
باشد که مکلفان، طاعت را از آن جهت که طاعت الهی است، انجام دهن و معصیت را از آن جهت که معصیت خداوند است، ترک کنند، در حالی که برگزیدن طاعت و دوری از معصیت به خاطر وجود امام و رهبر مقدر و مدلب، در حقیقت، به خاطر ترس از مجازات‌هایی است که در صورت تخلف، به دست امام بر مکلفان وارد می‌شود. بنابراین، امامت، اگر هم لطف باشد، لطف در امور دنیوی خواهد بود، نه لطف در امور اخروی و تقرب به خداوند.^{۳۴}

پاسخ؛ اوّلاً، اگر این اشکال بر لطف بودن امامت، وارد باشد، بر دیگر اقسام لطف، مانند پاداش، کیفر، سلامتی، بیماری، توانگری، فقر،... نیز وارد خواهد بود؛ زیرا، همه‌ی این موارد، لطف در حق مکلفان است، و در ایجاد انگیزه در آنان برای انجام دادن طاعات و ترک معاصی، مؤثّرند، با اینکه مکلف، برای دریافت پاداشی یا فرار از عقوبت، طاعت را بر می‌گزیند و از معصیت پرهیز می‌کند.

ثانیاً، خوف از مجازات دنیوی یا اخروی و طمع در پاداش‌های دنیوی یا اخروی که لطف در حق مکلفان است، از قبیل داعی بر داعی‌اند؛ یعنی، فرض، این است که مکلف، به خداوند ایمان دارد و اطاعت از او را برخود لازم می‌شمارد، اما ممکن است تحت تأثیر غرایز و تمایلات واقع شود و به جای اطاعت از خداوند، از نفس اماره و شیطان اطاعت کند. نقش لطف، در اینجا، این است که او را به اطاعت از خداوند بر می‌انگیزد؛ یعنی، او، اطاعت خداوند را بر می‌گزیند، هر چند ممکن است این گزینش، به خاطر به دست آوردن منافع دنیوی یا اخروی و یا رهایی از مضرّات دنیوی یا اخروی باشد.

آری، آن کسی که می‌خواهد به عالی‌ترین درجات کمال راه یابد، باید در اطاعت و بندگی، جز به رضایت خداوند نیندیشد و حتی از پاداش و کیفر اخروی هم چشم فرو بندد. البته، این گونه افراد، بسیار اندک اند و نمی‌توان با چنین مقیاسی درباره‌ی نوع مکلفان سخن گفت. عبادت این گروه، عبادت احرار و آزادگان است، در حالی که عبادت دیگران، یا از قبیل عبادت تجّار و یا از قبیل عبادت برده‌گان است.^{۳۵}

اشکال دهم؛ هرگاه موضوع لطف در باب امامت، وجود مکلف غیر معصوم است، باید



بتوان مکلفی را فرض کرد که نه امام باشد و نه مأمور. مانند این که در عصر پیامبر ﷺ یا امام معصوم علیهم السلام، فرد معصوم دیگری هم وجود داشته باشد. شیعه، معتقد است که امام حسن و امام حسین علیهم السلام در زمان امامت امیر المؤمنین علیهم السلام، از صفت عصمت برخوردار بودند و موارد دیگر...، در حالی که اجماع امّت اسلامی، بر این است که هر مکلفی، یا امام است و یا مأمور. بنابراین، قاعده‌ی لطف در باب امامت، با اجماع یاد شده، ناسازگار خواهد بود.^{۳۶}

پاسخ؛ وجه نیازمندی به امام، منحصر در لطف بودن امامت در انجام دادن واجبات و ترک محظّمات نیست تا محظوظی که گفته شد، لازم آید، بلکه امامت، فواید و آثار دیگری، مانند تعلیم معلم دین و احکام شریعت و پیروی از او در مکارم اخلاق و سیر و سلوک معنوی دارد. این آثار و فواید، بر مواردی که ذکر شد، می‌تواند مترتب باشد. بنابراین، نظریه‌ی لطف در باب امامت، مستلزم عقیده‌ای برخلاف اجماع امّت اسلامی نیست.^{۳۷}

قاعده‌ی لطف و غیبت امام

اشکال یازدهم؛ امامیّه، به غیبت امام اعتقاد دارد و وجه غیبت را این می‌داند که مکلفان به وظایف خود نسبت به امام که اطاعت و انقیاد از او و نصرت و یاری دادن او است عمل نکردند، بلکه در صدد قتل وی برآمدند. از طرفی، لطف بودن امام، مشروط به این است که امام در میان مردم حضور داشته و دست رسی به او امکان‌پذیر باشد. بنابراین، در عصر غیبت، لطف بودن امام در حق مکلفان، تحقیق خواهد پذیرفت.

درست است که سبب انتفای لطف امامت در فرض مزبور، عصيان مکلفان است، ولی خداوند می‌داند که آنان عصيان خواهند ورزید، درنتیجه، ثمره‌ی لطف بر وجود امام مترتب نخواهد شد. هر گاه چنین باشد، انجام دادن لطف بر خداوند، واجب نیست. بنابراین، اعتقاد به غیبت امام، بالطف بودن امامت، سازگاری ندارد؛ یعنی، لازمه‌ی آن، این است که ایجاد امام از طرف خداوند، واجب نباشد و این، برخلاف اعتقاد امامیّه در مورد وجوب امام در هر زمان است.^{۳۸}

پاسخ؛ این اشکال، یکی از معروف‌ترین شباهاتی است که مخالفان بر عقیده‌ی شیعه در

باب امامت وارد کرده‌اند. به گمان آنان، اعتقاد به وجوب امامت در هر زمان، از یک سو، و اعتقاد به جواز غیبت امام، از سوی دیگر، دو عقیده‌ی ناسازگارند، در حالی که یکی از اساسی‌ترین شرایط درستی یک عقیده، این است که در درون آن، ناسازگاری وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر، انسجام و سازگاری، یکی از اساسی‌ترین شرایط درستی یک نظریه است. با دقّت کافی در این مسئله، بی‌پایگی این شبّه روش خواهد شد. برای آن که این حقیقت، کاملاً، روشن شود، نکاتی را یادآور می‌شویم:

۱- چنین نیست که وجود امام هر چند غایب، به هیچ وجه، در حق مکلفان لطف نباشد، زیرا، اعتقاد به این که امام اگر چه غایب است، ولی از گفتار و رفتار مردم آگاه است و اصولاً، غیبت او، به این صورت نیست که در نقطه‌ای دور از مردم زندگی کند و از مردم به کلی بی خبر باشد، می‌تواند نقش مؤثری در گرایش انسان‌ها به سوی فضیلت و معنویت و دوری از تباہی و معصیت داشته باشد. پس وجود او، به خودی خود، لطف در حق مکلفان است، هر چند تصریف او در امور و رهبری دینی و سیاسی او، در فرض حضور، لطف دیگری است.

محروم شدن از این لطف، ناشی از سوء رفتار مردم است و به امام یا خداوند متعال، باز نمی‌گردد. محقق طوسی گفته است:

«وجوده لطف و تصریفه لطف آخر و عَذَمَهُ مِنْهَا».^{۳۹}

۲- لطف، در باب امامت، در حقیقت از سه لطف تشکیل می‌شود:
الف) لطفی که فعل خداوند است. آن، عبارت است از آفریدن امام و اعطای منصب امامت به او.

ب) لطفی که فعل امام است. آن، عبارت است از این که امام، منصب امامت را پذیرا شود و برای تحقیق بخشنیدن به آن، آمادگی داشته باشد.

ج) لطفی که فعل مکلفان است. آن، این که آنان، امامت امام را پذیرا شوند و از او اطاعت کنند و او را یاری دهند.

اقسام یاد شده بر هم ترتیب دارند؛ یعنی، تا لطف نخست تحقیق نیابد، نوبت به لطف

دوم نمی‌رسد و تالطف دوم تحقّق نیابد، لطف سوم تحقّق نخواهد یافت. براین اساس، از آن جا که لطف سوم، فعل مکلفان است، آن چه به خداوند مربوط می‌شود، این است اطاعت از امام و یاری دادن او را برابر آنان واجب کند. و چون فعل لطف بر خداوند واجب است، پس واجب کردن اطاعت از امام و یاری دادن او، مقتضای لطف خداوند، و واجب است. از طرفی، این تکلیف، بدون این که امام را بیافریند و منصب امامت را به او بدهد، تکلیف ملا‌یطاق است. و این نوع تکلیف کردن، برخداوند محال است. بنابراین، فرض نیافریدن امام؛ خلاف موازین عدل و حکمت الهی است.

از طرفی، چنین نیست که بر وجود امام غایب، هیچ گونه اثری از آثار لطف مترتب نباشد، پس نمی‌توان گفت: «در چنین فرضی، لطف برخداوند واجب نیست.»

۴- اصولاً، یکی از آثار حکیمانه‌ای که بر وجود رهبران الهی، اعم از پیامبر و امام، مترتب است، اتمام حجّت بر مکلفان است. ممکن است همه‌ی مکلفان، نسبت به حجّت‌های الهی بر بشر، معصیت ورزند، ولی این امر باعث نمی‌شود که آفریدن آن حجّت و فرستادن او به سوی مردم، بی فایده و لغو باشد؛ چرا که اگر خداوند، حجّت خود را بر بشر تمام نکند، ممکن است آنان در مقام احتجاج بگویند:

«پروردگار! اگر حجّت خود را بر ما تمام می‌کردی، ما راه عبادت و بندگی را
بر می‌گزیدیم.»^{۴۰}

قرآن کریم، درباره‌ی یکی از اهداف بعثت پیامبران، فرموده است:

﴿رَسُّلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ إِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حِجَةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.^{۴۱}

بحث درباره‌ی آثار و فواید وجودی امام غایب، به فرصت و مجال بیشتری نیاز دارد که بالطف پروردگار، در آینده به صورت جامع الأطراف، این مسئله را بررسی خواهیم کرد.

پی‌نوشت‌ها:

١. النکت الاعقادیة، ص ٣١.
٢. الياقوت فی علم الكلام.
٣. شرح الأصول الخمسة، ص ٣٥١.
٤. الذخیرة فی علم الكلام، ص ١٨٦.
٥. کشف المراد، ص ٢٥٤.
٦. همان، ص ٢٧٣.
٧. قواعد المرام، ص ١١٧، ١١٨.
٨. ر.ک: الياقوت فی علم الكلام؛ الذخیرة فی علم الكلام، ص ١٩٣، ١٩٤.
٩. زیرا مقتضای جود و کرم خداوند این است که زمینه‌های هدایت آنها را در حد عالی فراهم سازد، چنان که مقتضای حکمت خداوند این است که آنچه در تحقق غرض از آفرینش انسان و فلسفه‌ی تکلیف مؤثر است، به شرط این که به حد اجبار نرسد و با دیگر قوانین حکیمانه‌ی الهی منافات نداشته باشد، را محقق سازد.
١٠. آیة الله شعراوی، ترجمه و شرح کشف المراد، ص ٤٦٠.
١١. کشف المراد.
١٢. ارشاد الطالبین، ص ١٧٨.
١٣. الذخیرة فی علم الكلام، ص ٤٠٩، ٤١٠.
١٤. الغيبة، ص ٤، ٥.
١٥. قواعد المرام، ص ١٧٥.
١٦. تقریب المعارف، ص ٩٥؛ المتقى من التقليد، ج ٢، ص ٢٤٠؛ کشف المراد، ص ٤٩٠؛ ارشاد الطالبین، ص ٣٢٨.
١٧. الذخیرة فی علم الكلام، ص ٤٠٩.
١٨. تقریب المعارف، ص ١٠٢.
١٩. جهت آگاهی از اشکالات مربوط به قاعده‌ی حسن و قبح عقلی و قاعده‌ی لطف و پاسخ آنها به کتاب القواعد الكلامية از نگارنده‌ی این سطور رجوع شود.



انظر

سال دوم، شماره‌ی پنجم



مسعود پور سید آذایی

اشاره: امام عصر (عج) تجلی رحمت واسعه‌ی حق است. باید نمودها
و جلوه‌های محبت و مهر او را به همه‌ی انسان‌ها، به ویژه دوستداران آن
امام نشان داد.

بررسی این نمونه‌ها، در شرایط امروز و بزای انسان خسته‌ی معاصر،
از اهمیّت مضاعفی برخوردار است؛ چه این که بسیاری، به جای مهر، بر
قهر آن امام همام تأکید ورزیده‌اند.

در یک بررسی کوتاه، بیست و شش نمونه از محبت‌های آن کاروان
سالار قبیله‌ی مهر را بر شمرده‌ایم و آن‌ها را در سه عنوان «یاد» و «مدد» و
«دیدار»، جمع‌بندی کرده‌ایم:

السلام عليك أيها الرحمة الواسعة.^۱

إن رحمة ربكم وسعت كلّ شئ و أنا تلك الرحمة.^۲

اللهم هب لنا رأفتة و رحمتة و دعاءه و خيره.^۳

و اشفق عليهم من آبائهم و أمّهاتهم.^۴

امام، مظہر اسمائی حسنای الھی و تجلی رحمت واسع حق است. کسی کہ تربیت